

نقد کتاب جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری

نیره دلیر*

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی و نقد کتاب جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری است که گستره زمانی هفت قرن در دو مقطع مهم از تاریخ ایران، یعنی باستان و قرن‌های نخستین دوره اسلامی، را در بر می‌گیرد. مؤلف اثر در نظر دارد تا آراء، نظریات، و مسائل حقوقی و فقهی را که در این حوزه زمانی درباره جنسیت مؤنث در آثار و متون این دوره یافت می‌شود به عنوان آرای اخلاقی مشخص و تأثیرات آن را تبیین کند. از این رو، با تعریف موسع از آرای اخلاقی به بحث و نظر درباره دو مقطع مهم از تاریخ ایران، که نقطه عطف آن پایان دوره باستان و ورود اسلام است، می‌پردازد. یافته‌های پژوهش در زمینه نقد و بررسی این اثر است که در عین مسئله‌مند بودن و طرح سئوالات متعدد مواردی نیز در نقد شکلی و ساختاری، نقد روشی، محتوایی، و ادبی آن دیده می‌شود که قابل تأمل و طرح است.

کلیدواژه‌ها: آرای اخلاقی، جنسیت، زن، ساسانیان، قرن‌های نخستین اسلامی.

۱. مقدمه

نوع برخورد با جنس زن، در دوره‌های مختلف تاریخی، هرچند ممکن است که در زمانه خود اهمیتی نداشته باشد، امروزه از اهمیت و توجه قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده است.

* استادیار پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، dalirnh@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۱۰

از این رو، آثار و پژوهش‌های متعددی در جوامع غربی به‌نگارش درآمده که برخی از جنبه‌های فمینیستی به موضوع زن پرداخته‌اند و برخی نیز تلاش کرده‌اند تا با رویکرد جامعه‌شناختی و در سطح تاریخ اجتماعی به‌منزله فراموش‌شدگان و فرودستان بدان بپردازند. در هر صورت، آثاری هم‌اکنون با این ملاحظات به‌رشته تحریر درآمده که کتاب جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری از جمله آن‌هاست که تلاش کرده جنسیت مؤنث را در تاریخ ایران در دو مقطع متوالی و متمایز پیش و پس از اسلام بررسی کند که گستره طولانی و مهمی از تاریخ ایران را در بر دارد. مدعای مؤلف بر تداوم و پیوستگی احکام فقهی و حقوقی مربوط به زنان در دوره ایران باستان با تأکید بر دوره ساسانیان و دوره پسااسلامی است.

از مهم‌ترین محاسن اثر مسئله‌محور بودن آن است که سعی در تبیین یکی از ابهامات در دانش بشری در حوزه زنان را داشته و پایه‌گذار پرسش‌ها و مسائل متعدد دیگری شده که این دومی خود از مزیت‌های مهم آن محسوب می‌شود، زیرا با طرح سئوالات مسئله‌محور، افق‌های جدیدی پیش‌روی پژوهش‌گران این حوزه می‌گشاید و برای تحقیقات آتی پرسش‌های مهمی را طرح می‌کند که قابل تأمل است. البته کتاب به پاسخ‌گویی به تمامی آن‌ها اهتمامی ندارد و چنین ادعایی نیز نمی‌کند، زیرا به‌دلیل گستره بزرگ زمانی و طرح مسائل مختلف از جنبه‌های گوناگون چنین امری مقدور نبوده و از حوزه امکان کتاب خارج است. هرچند در برخی موارد با ادعاهایی روبه‌رو می‌شویم که خود مسئله جدیدی را می‌آفریند. به‌هرروی، نقد حاضر می‌کوشد تا در پاسخ به یکی از مسائل مهم تاریخ ایران در باب زنان به مواردی اشاره کند که بتواند به غنای اثر یا تحقیقات برپایه آن یاری رساند. از این رو، این نقد در چهار بخش شکلی - ساختاری، روشی، محتوایی، و ادبی سامان یافته و تلاش می‌کند تا زوایای گوناگون آن را بررسی کند.

۲. نقد شکلی و ساختاری

نخستین ابهام شکلی کتاب که به چشم خواننده تیزبین می‌رسد عنوان کتاب است. روی جلد و صفحه داخلی عنوان کتاب جنسیت در آرای اخلاقی (از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری) ذکر شده است، در حالی که در مقدمه کتاب هنگام طرح سؤال اصلی پژوهش، مؤلف می‌نویسد پرسش اصلی پژوهش این است که جنسیت در شکل‌گیری نظام‌های اخلاقی چه نقشی ایفا کرده و تلقی از آن چگونه بوده است؟ ذکر عبارت

«نظام‌های اخلاقی» به جای «آرای اخلاقی» به معنای تغییر موضوع کتاب است؛ زیرا اساساً آرای اخلاقی بحثی متفاوت از نظام‌های اخلاقی است.

۱.۲ حوزه مکانی، زمانی، و موضوعی بحث

دیگر ابهام شکلی کتاب عدم تحدید دامنه موضوعی و مکانی بحث است، نه در عنوان و نه در مقدمه کتاب، حوزه مکانی و موضوعی کتاب مشخص نشده است. عنوان کتاب به بحث جنسیت در آرای اخلاقی، از قرن سوم پیش از اسلام^۱ تا قرن چهارم هجری اشاره دارد. هرچند مؤلف تلاش بسیاری داشته است تا نمای جامع و کلی از بررسی تطبیقی دو دوره تاریخی در حوزه آرای اخلاقی مربوط به زنان ارائه دهد، این عنوان بدون داشتن قید مکانی مبهم است؛ زیرا خواننده متوجه نمی‌شود که جنسیت در آرای اخلاقی کدام محدوده مکانی بررسی می‌شود؛ ایران، عربستان، بین‌النهرین، مصر، یا شام. فقط پس از خواندن فهرست مطالب و مقدمه و فصل اول، خواننده پی می‌برد که هدف مؤلف بررسی جنسیت در ایران است. البته بخش‌های زیادی از کتاب به بررسی وضعیت زنان در بین‌النهرین، عربستان، و غیره پرداخته که به‌رغم مفیدبودن مطالب و داده‌های ارائه‌شده باعث گستردگی بیش‌تر مباحث و دورشدن ذهن خواننده از موضوع اصلی اثر شده است. مورد دیگر پای‌بندنماندن به محدوده زمانی بحث است. در عنوان و سایر بخش‌ها تأکید شده که این بررسی قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم را در بر گرفته، اما مؤلف گاه اطلاعاتی از وضعیت زنان در قرن‌های پنجم تا هشتم هجری قمری را ارائه کرده است. برای مثال، در صفحه‌های ۲۱۵ تا ۲۱۹ فصل نهم، به زنان دوره سلجوقی، مغول، و ایلخانی پرداخته شده که ارتباطی به موضوع کتاب ندارد و موجب افزایش حجم کتاب شده است.

ابهام دیگر دامنه موضوعی بحث است. گرچه از عنوان کتاب یا سؤال اصلی برمی‌آید که هدف بحث بررسی جنسیت در آرای اخلاقی است، اما توضیحات مقدمه و نیز فهرست و مباحث کتاب نشان می‌دهد که دغدغه مؤلف فقط آرای اخلاقی نبوده، بلکه جنسیت در ساخت سیاسی و زندگی عمومی مردم نیز بررسی شده است. محدودنشدن دامنه موضوعی بحث و پرداختن به سه متغیر آرای (نظام) اخلاقی، ساخت سیاسی، و وضعیت عمومی زنان، به‌رغم آن‌که تلاش مؤلف را در تصویرسازی نمای کلی از ابعاد گوناگون حوزه زنان نشان می‌دهد، اما این امر علاوه‌بر حجیم‌شدن کتاب، موجب تکرار و خلط برخی مباحث شده است.

۲.۲ تبویب کتاب

نحوه تبویب کتاب و چینش فصل‌ها و محتوای آن، که از نقص روش تحقیق نشئت می‌گیرد، بر مباحث مهم کتاب می‌تواند خدشه وارد کند. یکی از مؤلفه‌های مهم روش تحقیق فصل‌بندی پژوهش و نوع چینش فصل‌هاست. بیان مسئله، سؤال‌ها، فرضیه‌های پژوهش، و تعریف واژگان از جمله فصل‌های اصلی است که لازم است در ابتدای هر اثر تحقیقی و هر کتابی گنجانده شود. این بخش گاه در مقدمه کتاب و گاه در فصلی جداگانه گنجانده می‌شود و از فصول اصلی کار است. خواننده در ابتدای کتاب، با خواندن این بخش، به دغدغه اصلی مؤلف و سؤال‌های وی پی می‌برد و از دامنه موضوعی و زمانی کتاب آگاه می‌شود، اما در این اثر این بخش مهم از قلم افتاده است و فقط در مقدمه کتاب در چند جمله نه‌چندان گویا به بیان مسئله و پرسش پژوهش اشاره شده است. البته، از آن‌جا که این پژوهش در اصل پایان‌نامه دکتری مؤلف بوده و قطعاً به این مباحث در بخش کلیات پژوهش پرداخته شده است، حذف آن در کتاب خواننده را با سردرگمی روبه‌رو کرده و ضرورت وجود آن در صورت چاپ‌های بعدی را طلب می‌کند.

فصل مهم دیگری که باید در ابتدای اثر گنجانده شود بررسی و نقد منابع است. هرچند این بررسی در بخش‌های مختلف و در فصل‌های پنجم و دهم ذکر شده، لازم است در ابتدای کتاب برای خواننده مشخص شود که مؤلف در این کتاب به دنبال بررسی کدام متون اخلاقی است.

مورد دیگر به چینش مباحث فصل‌ها و شماره‌گذاری عنوان‌های آن فصل بازمی‌گردد. برای مثال، در فصل نهم، ذیل عنوان «زن و جنسیت در ایران پس از اسلام»، مطالبی از وضعیت زنان در صدر اسلام و دوران خلفای راشدین ذکر می‌شود، بدون آن‌که عنوانی برای آن در نظر گرفته شود یا عنوانی مانند «زنان صوفی» در همین فصل گنجانده شده است، در حالی که ضرورتی برای تیتراژ این بحث کوتاه نبوده و می‌توانست در ادامه بحث قبلی، که بررسی وضعیت زنان در دوره خلفای اموی و عباسی بود، آورده شود.

۳.۲ تعریف و تحدید واژگان پژوهش

به‌رغم اهمیت محتوا و مسئله کتاب، که محققانه نگاشته شده است، ذکر نکردن بخشی با عنوان تعریف و تحدید واژگان پژوهش مورد مهمی است که کمبود آن هویدا است. نه در فصل مقدماتی و نه در هیچ‌یک از فصول بعدی، مؤلف تعریفی از واژگان اصلی پژوهش و

متغیرهای مستقل و وابسته ارائه نکرده است. در نگاه نخست، به نظر می‌رسد محتوای اثر تقید و پای‌بندی به عنوان ندارد، زیرا عنوان با تعریف خاص ذهنیت مؤلف از جنسیت، آرای اخلاقی، و حتی حوزه زمانی پژوهش برگزیده شده است. البته، در هیچ جای متن، تعریف مؤلف از این موارد مشخص نمی‌شود و به تقریب از قرائن و شواهد می‌توان بدان دست یافت. این مورد از کمبودهای پژوهش است، زیرا عنوان مفهومی است، اما متن اثر تعریف مفاهیم ندارد. از این رو، ابهامات و پرسش‌هایی در پی آن شکل می‌گیرد. واژه جنسیت بار معنایی خاصی دارد و روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، و بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست در دوران اخیر به این بحث پرداخته‌اند، اما هیچ تعریفی از این واژه ارائه نشده است. نبود تعریف این واژه، که متغیر وابسته اثر است و از اهمیت بسیاری برخوردار است، مخاطبان کتاب را سردرگم می‌کند و موجب می‌شود که خواننده تا پایان کتاب به هدف و منظور اصلی مؤلف از واژه جنسیت پی نبرد یا با به‌کاربردن جنسیت، ناخودآگاه ذهن خواننده امروزی دچار تداعی معانی شود و با پیش‌فرض جنس مؤنث به دلیل رویکرد غالب تاریخ فرودستان به قرائن، متوجه منظور مؤلف از جنس موردنظر مؤلف شود، اما از نظر علمی کلمه جنسیت به تنهایی نمی‌تواند دربردارنده جنس مؤنث باشد و منظور مؤلف را در این اثر برتابد. از این رو، یا عنوان باید مقیدتر نگاشته می‌شد یا تعریف دقیق از جنسیت در همان ابتدای کتاب معلوم می‌شد. این تعریف باید شامل مفاهیمی دیگر در همین جهت، یعنی جنس و جنسی، نیز شود که به دلیل فقدان یک تعریف دقیق جامع و مانع برخی تعارضات ذهنی با منظور نویسنده در کاربرد این کلمات در مثال‌های به‌کاررفته و توضیحات کتاب پیش می‌آید. این مسئله، به‌ویژه در فصل‌های اول و هشتم و نهم، که واژه زن و جنسیت در کنار هم ذکر شده‌اند، ابهام بیشتری برای خواننده می‌آورد و دائم این سؤال به ذهن خواننده می‌رسد که اگر منظور از جنسیت جنس مؤنث و زن است، چه لزومی دارد که واژه زن در کنار جنسیت آورده شود و اگر معنایی جز این در ذهن مؤلف بوده، چرا این معنا برای خواننده تعریف نشده است یا این که جنس، جنسیت، جنسی، و زن به یک معنا و منظور به‌کار رفته است؟

از آنجایی که مفهوم جنسیت تعریف نشده و شاخص‌هایی برایش در نظر نگرفته نشده، تصویری گویا و شفاف از جنسیت در آرای اخلاقی یا ساخت سیاسی ارائه نمی‌شود. چنان‌که در بحث از انواع ازدواج در دوره ساسانی (صادقی ۱۳۹۲: ۸۳-۸۵) یا ازدواج‌های مرسوم میان اعراب (همان: ۱۸۲-۱۸۴)، تعدد زوجات (همان: ۸۴) و حرم‌سراها یا وضعیت

غلامان و غلام‌بارگی، ارتباط این مباحث با موضوع جنسیت به‌روشنی مشخص نشده است. از این‌رو، برای خواننده معلوم نمی‌شود که هدف از طرح این روایت‌ها چیست و چه ارتباطی با پرسش اصلی مؤلف دارد.

واژه مهم دیگر کتاب آرای اخلاقی یا نظام اخلاقی است که به تعریف دقیق نیاز دارد. اساساً تعریف مشخص و دقیقی از آرای اخلاقی در متن کتاب به‌دست نمی‌آید. مؤلف در استنادات خود از منابع در دست‌رس، به‌معنای اعم و نه اخص، استفاده کرده است و به‌نظر می‌رسد این عنوان دربردارنده فقط آثار اخلاقی نیست، بلکه آن‌چه مؤلف به‌منزله اخلاقیات در آثار برجای‌مانده مدنظر دارد، سبب شده تا متن به‌ازهم‌گسیختگی و خلط مباحث مختلف دچار شود. این مفهوم موردی است که با پیش‌فرض مخاطب نیز متضاد است؛ آن‌چه مؤلف آن را «آرای اخلاقی» می‌نامد با آن‌چه مخاطب در انتظار آن به‌سر می‌برد متفاوت است. هرچند به‌نظر می‌رسد که مؤلف عمدی در به‌کارگیری این گستره وسیع از آثار و متون با عنوان «آرای اخلاقی» دارد، اما در هیچ‌جای اثر خود آن را مشخص و تبیین نمی‌کند و درواقع، مخاطب را از قصد خود آگاه نمی‌سازد. تعریف نانوشته مؤلف در به‌کارگیری مؤسسه اخلاقیات با پیش‌فرض تحدیدشده مخاطب موجب دوگانگی اساسی می‌شود که متن را به تعریف از آرای اخلاقی برای مشخص‌شدن منظور مؤلف نیازمند می‌کند، درحالی‌که اشاره شد که کتاب تعریف دقیقی از آرای اخلاقی و منابعی که بتوان از آن‌ها آرای اخلاقی را استخراج کرد، به‌دست نمی‌دهد. از آن‌جایی‌که مؤلف برای خود و مخاطبانش دقیق روشن نمی‌کند که جنسیت در کدام آرای اخلاقی و محدوده زمانی و مکانی می‌خواهد بررسی شود، هنگام تبویب و نگارش کتاب و انتقال پیام کتاب به مخاطبان سردرگم می‌شود و این سردرگمی مؤلف و عدم انسجام مباحث درک مخاطب از کتاب را نیز دشوار کرده است. اگر مؤلف از ابتدای بحث مشخص می‌کرد که منظورش از آرای اخلاقی چیست، می‌توانست دامنه بحث را به متون اخلاقی حکمای ایرانی فروکاهد و با استفاده از روش‌های تحلیل متن یا تحلیل گفتمان شاخص‌هایی برای بررسی خود در نظر بگیرد و با سهولت بحث را دنبال کند.

از دیگر واژگانی که لازم بود تعریف شود و برایش شاخص‌هایی تعیین شود، عبارت ساخت سیاسی و وضعیت عمومی زنان و نیز محدوده جغرافیایی و زمانی موضوع است. تعریف‌نکردن، تحدید این واژگان، شاخص‌گذاری‌نکردن برای متغیرهای پژوهش خواننده را با ابهام روبه‌رو کرده و کتاب وارد مباحث حاشیه‌ای شده است که ضرورت چندانی برای ورود به آن‌ها نبود.

۴.۲ منابع اثر

مؤلف آن چه از آرای جنسیتی به زعم خود در آثار برجای مانده ملاحظه کرده استفاده کرده است که از منظر کثرت منابع و تحقیقات اثر درخور تحسین است، اما مخاطب با مشاهده این عنوان در ناخودآگاه ذهن خود در جست و جوی منابع اخلاقی، فلسفی، و اندرزنامه‌ای می‌شود. این تعارض هرچند در نظر اول به خودی خود نمی‌تواند اشکال اساسی تلقی شود، اما از آن جاکه روش برخورد با منابع از این دست متفاوت است، نتایج متفاوتی را انتظار باید داشت. در واقع، آرای اخلاقی متکی بر منابع اصلی آن فقط در بخش‌های معدودی از کتاب بررسی شده و بیش‌تر به منابع فقهی و اسطوره‌ای پرداخته شده است. شاید این مورد را بتوان مهم‌ترین نقصان کتاب دانست، نه به این دلیل که با عنوان کتاب هماهنگی ندارد یا این که مؤلف حق نداشته باشد از منابع دیگر آن را برداشت کند، بلکه به این دلیل که در هریک از این موضوعات، روش تحلیل و نتایج متفاوت است. از این رو، نویسنده ضمن توجه به این موضوع، باید نتایج بررسی در هریک از این موضوعات را با موضوع دیگر مقایسه کرده باشد که التفات چندانی به این امر نشده است.

در چنین تحقیق سترگی، شایسته بود که تکیه بر منابع دست‌اول و نه برخی تحقیقات شصت‌سال پیش محققانی چون اشپولر باشد. در بسیاری از ارجاعات نیز، پای‌بندی دقیق به منابع تاریخی و تفکیک آن از مطالعات و تحقیقات امروزی نشان داده نمی‌شود. کوشش‌های مؤلف در پای‌بندی دقیق به منابع اصیل تاریخی، ارجاعات به مطالعات و تحقیقات جدید، و حتی منابع دست‌دوم در سراسر کتاب، به‌ویژه در بخش‌هایی که نتایج مهمی را نشان می‌دهد، ناکافی است. عدم تقید به منابع به‌ویژه در قسمت‌هایی که نتایج مهمی ادعا می‌شود، به اصالت متن لطمه می‌زند. هرچند ادعاهای مزبور ممکن است درست به نظر برسد، اما مهم آن است که با استناد به منابع اصیل، پشتوانه تاریخی متقنی برای آن فراهم آورد، وگرنه در برخی موارد در حد ادعا باقی می‌ماند. در منابع تاریخی، ارجاع به پیرنیا و رجبی باید با منابع دقیق‌تر تکمیل و استوار می‌شد (برای نمونه این دست از ارجاع‌ها، بنگرید به صادقی ۱۳۹۲: ۳۱-۳۲؛ نحوه نادرست ارجاع نقل قول از پروکوپیوس ارجاع به مشکور: ۱۳۵). چنانچه مؤلف بخواهد، می‌تواند پژوهش‌های روزآمد و دقیق‌تری را برای این مباحث بیابد. برای مثال، در زمینه جایگاه زنان در نظام طبقاتی ساسانی و حقوق شهروندی آن عصر مقالات منصور شکی چاپ‌شده در *دانش‌نامه ایرانیکا* راه‌گشا است.^۲

در برداشتی کلی، کتاب از برخی متون دست‌اول دوره ساسانی (متون ارمنی سریانی و ...) هم‌چون آثار سبئوس^۳ موسی خورنی (خورنی ۱۳۸۰) و متونی که دقیقاً در قلمرو ساسانیان نوشته شده‌اند، بی‌بهره است. منابع ایران باستان در این اثر اغلب تحقیقات قدیم چون کتاب پیرنیاست نه منابع دست‌اول چون کتیبه‌ها و لوحه‌ها. در فصل هشتم، منابع اخلاقی دوره ساسانی بر نتیجه‌گیری آثاری چون کتیبه‌ها تکیه کرده است، درحالی‌که امکان‌پذیر بود که تکیه را بر اندرزنامه‌ها و آثاری از این دست گذاشت که جایگاهی در این فصل ندارد و مؤلف در برخی موارد فقط به ذکر نام این اندرزنامه‌ها اکتفا کرده (صادقی ۱۳۹۲: ۱۲۲) و از این منابع مهم هم‌چون *اندرز/اوشنر دانا* و *اندرز پوریوتکیشان* بهره‌دیگری نبرده است. هم‌چنین از بسیاری از اندرزنامه‌های دیگر مانند *اندرز دستوران* به *بهدینان*، *اندرز بهزاد فرخ‌پروز*، *ماه فروردین* و *روز خرداد*، و قطعات پهلوی و منابعی از این دست، که ترجمه‌های فارسی آن‌ها در دست است، بهره نبرده است. اگر هم از *اندرز آذرباد مهرسپندان* استفاده شده، ارجاع درستی انجام نگرفته است، زیرا مؤلف باوجود آشنایی با اثر ذیل استفاده درست و کاملی از مجموعه اطلاعات مندرج در آن نکرده و ارجاعات آن نیز به درستی انجام نگرفته است (جاماسب جی ۱۳۷۲). از دیگر منابع تاریخی دوره اسلامی نیز با دیدگاهی غیرانتقادی بهره برده شده است؛ مثلاً در صفحه ۶۱ ارجاعی به *مروج الذهب* مسعودی داده شده، درحالی‌که درمورد طبقات اجتماعی دوره ساسانی منابع دست‌اول در دست داریم و به‌رغم آن‌که مؤلف با آن‌ها آشنایی دارد، اما مشخص نیست که چرا به سراغ پژوهش‌هایی کم‌تر تخصصی در این زمینه رفته و از *دادستان دینی* و *نامه تنسر*، *بندهش*، و *کارنامه اردشیر بابکان* چشم پوشیده است. ارجاعاتی از جمله *ویس و رامین*، *مادیان*، و *روایت امید* در کتاب آمده است، ولی در کتاب‌نامه دیده نمی‌شوند.

برای اشاره به مطالب برخی متون مانند *کتاب مقدس* یا در برخی جاها متون ایران باستان، ارجاع به فصل و قطعه موردنظر به‌کار رفته است که شایسته بود درمورد همه منابع اصلی و دست‌اول از این روش استفاده می‌شد؛ مثلاً در ارجاع به منابعی چون *شایسته‌ناشایست*، *بندهش*، و بخش‌های مختلف *اوستا*، اگر از ترجمه خاصی استفاده شده باشد، باید آن ترجمه ذکر شود، زیرا درمورد ترجمه متون باستانی اختلاف‌نظرهای بسیاری است که در تحلیل مطالب گاه اثرگذار است.

درباره زمان نگارش متون اوستایی و پهلوی نویسنده با تساهل بسیار نظر داده است (برای نمونه، بنگرید به صادقی ۱۳۹۲: ۱۲۲-۱۲۳). برای اطلاعات دقیق‌تر می‌توان به مقدمه‌ای که بر ترجمه این متون نوشته شده و نیز کتاب *تاریخ ادبیات پیش از اسلام* و

کتاب‌های دیگر مراجعه کرد. برای نمونه، نویسنده *وندیداد* را «مهم‌ترین دست‌نویسنامه فقهی دوره ساسانی» دانسته، در حالی که *وندیداد* حدوداً در دوره هخامنشیان نوشته شده است، گرچه مطالب آن کهن‌تر از این زمان و حتی کهن‌تر از دوره زردشت است (تفضلی ۱۳۷۵: ۶۲). در واقع، در نظر نگرفتن بن‌مایه‌ها و پیشینه این نوع منابع و بهره صرف و بدون رویکرد انتقادی از این منابع موجب بی‌راهه رفتن تحلیل‌های برآمده از آن منابع است، زیرا با وجود این که جمله نقل شده در خصوص *وندیداد* تاحدی درست است، به دلیل پیشینه کهن آن که در ادوار پیش از ساسانی ریشه دارد، برخی باورهای مندرج در آن نیز از چنین ملاحظاتی برخوردار است. از سویی، باید در نظر داشت که مهم‌ترین منابع برای بررسی مسائل اجتماعی - اقتصادی قرن‌های نخست هجری متون جغرافیایی و سفرنامه‌های قرن سوم و چهارم هجری قمری است که به وفور در این دوره نگاشته شده است، اطلاعات دقیقی درباره جایگاه زنان در اختیار ما قرار می‌دهند (در این باره، بنگرید به اصطخری ۱۹۲۷؛ ابن‌فضلان ۱۳۴۵؛ مقدسی ۱۳۸۵؛ ابن‌رسته ۱۳۶۵؛ ابن‌خردادبه بی‌تا؛ ابن‌فقیه جیهانی ۱۳۴۹)، اما از دید نویسنده مغفول مانده است. هم‌چنین، متون صوفیانه، چون *طبقات الصوفیه* و *اسرار التوحید*، می‌توانند منابع دیگری باشند که درباره وضعیت قشری از زنان آگاهی‌های مهمی به دست دهند، اما نویسنده در استنادهای تاریخی از آن‌ها به آثار محققان ارجاع داده است؛ برای مثال، روایت‌هایی از وضعیت زنان ایلام را از کامرون نقل می‌کند (صادقی ۱۳۹۲: ۱۷) یا گزارش‌هایی درباره وضعیت زنان مسیحی را از مقالات و کتاب‌های متأخر و نه منابع اصلی روایت می‌کند (همان: ۶۹). گاهی نیز فقط به منابع یونانی ارجاع می‌دهد، در حالی که رقابت یونانیان با ایرانیان موجب شده است تا مورخان یونانی هنگام شرح رخداد‌های مربوط به ایران و بین‌النهرین اغراق کنند و نوشته‌های آنان عاری از جانب‌داری نباشد. مؤلف بی‌توجه به این مسئله و بدون بررسی تطبیقی منابع یونانی و منابع غیر یونانی (برای مثال، تاریخ طبری) فقط به نقل از روایات یونانی اکتفا کرده است. چنان‌که تعدد زوج و وجود حرم‌سرا در میان مادها یا ازدواج با خویشان نزدیک را به نقل از گزنفون روایت می‌کند (صادقی ۱۳۹۲: ۲۲-۲۳، ۲۵). هم‌چنین، در برخی از بخش‌های کتاب، مطالب بدون ذکر منبع نقل شده است (همان: ۱۶-۱۷، ۶۳، ۷۰).

۵.۲ پیشینه تحقیقی اثر

در کتاب، بخشی به بررسی و نقد پیشینه نظری و موضوعی اثر اختصاص داده نشده است. فقط در فصل اول بحث‌های پراکنده‌ای درباره نظام‌های پدرسالار و مادرسالار از محققان

خارجی و داخلی نقل قول شده است، بدون آن که صحت و سقم آن دیدگاه‌ها بررسی شود. هم‌چنین، ارتباط این مباحث با موضوع اصلی کتاب به خوبی تبیین نشده است.

۳. نقد روشی

هرچند در هیچ‌یک از بخش‌های کتاب به روش تحقیق و گردآوری اطلاعات و هم‌چنین روش تحلیل اشاره نشده، با توجه به اثر به نظر می‌رسد که از روش تحقیق تاریخی، که در واقع گردآوری داده‌ها از منابع تاریخی و تحلیل و استنتاج آن‌هاست، بهره گرفته شده است. این روش می‌تواند به کار رود، اما مؤلف در برخی مراجعات به منابع ناگزیر است تا روش خود را با توجه به ماهیت منبع هماهنگ سازد که این امر در عمل رخ نداده و با تعریف یک‌جای مؤلف از آرای اخلاقی در مواجهه با منابع مختلف یک‌سان برخورد شده است. بدیهی است که نتایج دل‌خواه مؤلف، فارغ از ماهیت اصلی منابع مورد استناد و رخدادها و پدیده‌ها، به دست آمده است. با وجود آن که موضوع مهم جنسیت از موضوعات بحث‌انگیز میان نظریه‌پردازان دنیاست و تحلیل و دیدگاه‌های نظری بسیاری در این باره مطرح شده است، مؤلف از این دیدگاه‌ها یا نظریه‌ها به منظور استخراج شاخص و تحلیل آرای اخلاقی بر مبنای این شاخص‌ها بهره‌ای نبرده است. در واقع، کتاب با رویکردی سستی و بدون به‌کارگیری روش‌ها و شیوه‌های جدید تحقیق به تحلیل موضوع پرداخته است. از این رو، پشتوانه نظری در تحلیل‌ها به کار نرفته است.

۴. نقد ادبی

قلم نویسنده روان و گیراست. از واژگان درست و زیبا استفاده کرده و در بسیاری موارد توانسته است پیام خود را به خواننده به خوبی انتقال دهد. البته در برخی موارد، استفاده از جملات طولانی یا کاربرد نادرست برخی واژگان باعث ابهام در متن شده است. از جمله، در مقدمه هنگام طرح سؤال اصلی پژوهش جمله طولانی شده است یا در مقدمه فصل دهم (صادقی ۱۳۹۲: ۲۲۹). گاهی مؤلف واژگانی را به کار برده است که به نظر نادرست است. برای مثال، در عنوان و متن فصل ششم، که جنسیت در نظام‌های اخلاق علمی و فقه زردشتی دوره ساسانی است، از ترکیب «اخلاق علمی» استفاده کرده است که با توجه به مباحث مطرح شده، به جای اخلاق علمی مناسب بود که واژه ترکیبی «اخلاق نظری» را به کار می‌برد. سه ترکیب واژگانی «اخلاق اندرزنامه‌ای»، «اخلاق فلسفی»، «اخلاق فقهی»

(صادقی ۱۳۹۲: ۲۳۰)، که در تفکیک متون اخلاقی، به کار رفته است، به نظر می‌رسد که می‌توانست با عبارات صریح و روشن‌تری جای‌گزین یا تبیین شوند.

۵. نقد محتوایی

ابهام‌های شکلی و ساختاری و روشی موجب ازهم‌گسیختگی انسجام کتاب شده است که مهم‌ترین نقد محتوایی کتاب نیز به‌شمار می‌رود. نخستین مورد آن در فصل اول خودنمایی می‌کند. در این فصل، مؤلف زن و جنسیت در ایران پیشاساسانی را بررسی کرده است. در ابتدای فصل، مؤلف بدون ذکر مقدمه به مباحث نظری درخصوص دو نظام اجتماعی مدارسالار و پدرسالار وارد می‌شود و تعریفی از دو نظام مدارسالار و پدرسالار و شاخصه‌های آن ارائه نمی‌دهد. در ادامه، از نظریه‌های فمینیست‌های مارکسیست و غیرمارکسیست و روان‌شناسان درخصوص این دو نظام سخن می‌راند، درحالی‌که طرح چنین مباحثی اگر در فصلی مقدماتی ذیل عنوان ادبیات نظری یا پیشینه نظری بحث مطرح می‌شد، بسیار به غنای اثر یاری می‌رساند. نکته مهم‌تر آن‌که بر خواننده روشن نیست که چرا مؤلف به‌جای پرداختن به دیدگاه‌های نظری درباره جنسیت، نظام‌های اخلاقی یا آرای اخلاقی و نیز ساخت قدرت، صرفاً به بحث از دو نظام مدارسالار و پدرسالار پرداخته است. آیا از نظر مؤلف، جنسیت فقط در این دو نظام قابل بررسی است؟ اساساً نظام و آرای اخلاقی چه ارتباطی به این دو نظام دارد؟ در هیچ‌یک از بخش‌های کتاب، پاسخ این پرسش‌ها به‌دست نمی‌آید.

نویسنده، ازسویی در بسیاری از فصول اثر، ادعاهای بزرگ و مهمی مطرح کرده که جرئت و توان‌مندی فکری و تحلیلی وی را نشان می‌دهد، اما در بسیاری از موارد شواهد متقنی درباره آن‌ها ارائه نمی‌دهد. برای مثال، در صفحه ۱۵ آورده است که آریایی‌ها پیشینه مدارسالاری نداشته‌اند و فقط پدرسالار بوده‌اند. با ذکر مطالبی از کتاب پیرنیا، بدون مراجعه به منابع و اسناد دست‌اول، تعدد زوج، خدایان مذکر، و ریاست پدر در خانواده را دلیل بر فقدان پیشینه مدارسالاری در میان آریایی‌ها دانسته است. در ادامه اشاره می‌کند که آریایی‌ها از حیث تمدن از همسایگان خود، یعنی بابل و آشور، پست‌تر بودند و چیزهای زیادی از آنان اخذ کردند و باوجود چنین تأثیرپذیری‌ای، آن‌ها تحت‌تأثیر نظام مدارسالاری این مناطق قرار نگرفتند و هم‌چنان پای‌بند نظام پدرسالار باقی ماندند (صادقی ۱۳۹۲: ۱۶) یا اظهار می‌کند که به‌نظر می‌رسد فرهنگ خشن گله‌داری و زندگانی چادرنشینی مبتنی بر شکار و

گله‌داری زنان را مانعی مهم بودند و این عامل در شکل‌گیری دیدگاه‌های زن‌گريزانه در اقوام چادرنشین آسیای مرکزی و آریایی‌های نخستین تأثیر داشته است. مؤلف برای این ادعا (صادقی ۱۳۹۲: ۱۶) و بسیاری از ادعاهای دیگرش (همان: ۳۷، ۱۰۸-۱۰۹) داده تاریخی ارائه نمی‌کند و فقط با ذکر عباراتی چون «به نظر می‌رسد» و «ظاهراً» به ذکر استنباط‌های شخصی خود و پیش‌فرض‌هایش بسنده می‌کند. برای مثال، از ایده‌های حاکم در مسیحیت و ارزش‌مند بودن زن در مسیحیت، صرف‌نظر از جنسیتش، سخن می‌گوید، بی‌آن‌که این ایده‌ها را با مراجعه به منبع اصلی آشکارا بازگو کند (همان: ۷۰)، یا ادعا می‌کند که در ایران احتمال می‌رود که استقلال زنان کم بوده است، زیرا زنان آزاد بیش‌تر در معرض آزار جنسی بودند (همان: ۷۰-۷۱)، یا مدعی می‌شود که آزادی زنان در مناطق شرق ایران بیش‌تر از مناطق غرب ایران بود (همان: ۱۰۸)، اما برای این ادعا استناد تاریخی از منبعی ذکر نمی‌کند. به همین شیوه، اشاره می‌کند که با گسترش شاهنشاهی هخامنشی، سنت‌های پیشاپدرسالاران در این مناطق رو به نابودی گذاشتند (همان: ۱۱۰)، یا اظهار می‌دارد که آیین زردشت مشحون از باورهای پدرسالاری است (همان: ۱۲۱)، بی‌آن‌که شواهد یا مستندات در این باره ارائه دهد و نام منبعی را ذکر کند. البته، بسیاری از این ادعاها خود می‌تواند پیش‌زمینه تحقیقات متعددی شوند و افق‌های تازه‌ای را پیش‌روی محققان و علاقه‌مندان این حوزه بگشایند و از این منظر ارزش‌مندند.

مؤلف در بسیاری از بخش‌ها دیدگاه‌های محققانی چون فروید، هاتن، مظاهری، اشپولر، احمد (همان: ۱۷، ۲۰۱-۲۰۲) را بدون هیچ بررسی و نقادی پذیرفته است و آن‌ها را نقل می‌کند. در واقع، اساس تحلیل‌های مؤلف از جنسیت بر آرای محققان دیگر استوار است، بی‌آن‌که صحت و سقم آن دیدگاه‌ها بررسی و تحلیل شوند.

مؤلف رویکرد پیش‌داورانه به مفاهیم و دستاوردهایی دارد که در بعضی موارد دربردارنده مضامین اخلاقی یا سیاسی است و نه جنسیتی. در فصل دوم (همان: ۴۰)، رویکرد خاص مؤلف درباره جنسیت برخی موارد دچار تعمیم‌های نادرست شده و حتی برخی مفاهیمی که فارغ از مسائل جنسیتی مطرح شده نیز جنسیتی در نظر گرفته شده است. این امر خود از سویی فقدان تعریف دقیق از مفاهیم پژوهش در زمینه جنس و جنسی و جنسیت را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، غلبه رویکرد مؤلف بدون پشتوانه‌های نظری بر تمام اجزا و موضوعات دوره تحقیق براساس موضوع پژوهش را معلوم می‌دارد که از تعمیم‌های نابه‌جای اثر به‌شمار می‌رود. از مهم‌ترین خطاهای تفسیری مؤلف رویکرد جنسیتی به فرّه ایزدی است (همان: ۱۶۰). در بحث فرّه ایزدی گفته شده است که فرّه

ایزدی حاوی نمادهای جنسی است و اغلب روایت‌های مربوط به آن حضور یک زن حتی به صورت منفی دیده می‌شود (همان: ۱۶۱) و ویژگی مردانگی و شجاعت و توان جنسی عناصر تشکیل‌دهنده آن است (همان: ۱۶۳)، درحالی‌که فرۀ ایزدی ویژگی‌ای است که موجب انتقال قدرت و حق پادشاهی می‌شود و تفسیر این نیرو به نیروی جنسی یا لیبیدو (همان) نادرست است. حضور زن در هر رویدادی دلیل بر رویکرد جنسیتی آن رخداد یا پدیده نیست. درواقع، محقق باید نخست، براساس تعاریف از پیش تعیین‌شده، موضع خود را روشن کند، سپس با تکیه بر مباحث نظری، رویدادها را بررسی و کارکردهای آن‌ها را مشخص کند. درحالی‌که فقدان این دو پشتوانه تجربیدی و انتزاعی در تفسیر و رویکرد ناصحیح این باور کاملاً مشهود است. درواقع، باور فرۀ ایزدی بدون هیچ دقتی بی‌آن‌که ارتباط آن با موضوع موردبحث روشن باشد، به کار رفته است و مفهوم آن تنها به قدرت شاهی کاهش یافته است. فرۀ ایزدی باوری مشروعیت‌بخش برای پادشاهان ایران باستان است که مرحله‌عام آن کیهانی و فراگیر برای تمام موجودات عالم هستی است (فر همگانی) و در مرحله‌خاص آن الزامات و مفردات خاصی را در سطح پادشاهی در بر دارد (فر ایزدی) که هیچ‌یک از آن‌ها جنسیتی نیستند و در مجموع در هر دو سطح امری فراجنسیتی و از تعابیر و باورهای کیهانی ایران باستان در برابر کل کائنات است که در نظام اشه (asa) و هم‌چنین اندیشه‌ی ایران‌شهری تعریف می‌شود (یشت‌ها ۱۳۵۶: ج ۲، ۳۱۴-۳۱۵؛ فردوسی ۱۹۶۶-۱۹۷۱: ج ۹).

در بحث سلطنت نیز، که در صفحه ۱۵۸ آمده، دو نکته حائز اهمیت است. نخست، اطلاق عنوان سلطنت به پادشاهان ایران باستان که درست نمی‌نماید، زیرا هم‌چنان‌که از این واژه مشخص است، سلطنت لغتی عربی است که کاربرد آن مشخصاً مربوط به دوره اسلامی است و ساختار و مفهوم آن از مناسبات و روابط قدرت و دانش در دوره اسلامی برآمده و در بستر تاریخی این دوره شکل گرفته است. از این نظر، اساساً با ماهیت پادشاهی دوره باستان متفاوت و متمایز است. از این رو، مؤلف باید واژه صحیح آن در دوره باستان، یعنی شاهنشاهی، را به کار بندد.

نکته دوم درباره ادعای الوهیت شاهنشاهان ایران باستان است که از قول پیرنیا استناد می‌شود. برای مثال، با ذکر نقل‌قولی از پروشات، همسر اردشیر دوم، نتیجه می‌گیرد که شاهان ایرانی مدعی اولوهیت بودند. درحالی‌که سخن پروشات هیچ دلالتی بر این موضوع ندارد. پروشات به همسرش می‌گوید: خدا تو را به جای قانون به پارسی‌ها داده است (صادقی ۱۳۹۲: ۱۵۸). از این سخن دو برداشت می‌توان فرض کرد: نخست، تفویض

قدرت به شاه و دیگر مطلقه بودن قدرت شاه به نحوی که سخن او قانون خواهد بود. به هیچ‌روی، این سخن را نمی‌توان جواز ادعای اولوهیت دانست. مؤلف علاوه بر استنباط نادرست از این سخن، مطالبی را که هیچ ارتباطی با بحث جنسیت ندارد، مطرح کرده است. در این‌جا، مؤلف اطلاعاتی تاریخی را نقل می‌کند، اما براساس آن نتیجه‌گیری‌هایی نادرست ارائه می‌دهد. گاهی نیز استنباط‌ها و تحلیل‌هایی از شرایط و ساختار اجتماعی و سیاسی ایران ارائه می‌دهد که بسیار تک‌بعدی و نادرست است. برای مثال، سلطنت^۴ زنان در اواخر دوره ساسانی را گویای بقایای فرهنگ پیشاپدرسالار در این نواحی می‌داند (همان: ۱۱۰) یا گرایش به برون‌همسری برای پهلوانان مرد و تحریم ازدواج زنان ایرانی با مردان بیگانه را نشانه گذر از پیشاپدرسالار به دوره پدرسالار نام می‌برد (همان: ۱۱۲). درحالی‌که برای چنین وقایعی دلایل جامعه‌شناختی و سیاسی دیگری می‌توان برشمرد.

فصل سوم، درباره وضع عمومی زنان در دوره ساسانی، فقط یک گزارش براساس منابع متأخر است و در آن تصویر روشنی از جایگاه زن در دوره ساسانی به تصویر کشیده نشده است. به‌جا بود اگر مؤلف درکنار بررسی برخی منابع مکتوب به سایر منابع، از جمله ظروف و نقش‌برجسته‌ها و آثار هنری و فرهنگی باقی‌مانده از عصر ساسانی، نیز توجه می‌کرد. برخی از مهم‌ترین منابع در این‌باره در روزگار تألیف اثر عبارت‌اند از *هفت‌هزار سال هنر فلزکاری ایران*، تألیف احسانی (۱۳۷۸)؛ *تأثیر هنر ساسانی بر هنر اسلامی*، تألیف زمانی (۱۳۵۵)؛ *تمدن ساسانی*، تألیف سامی (۱۳۴۷)؛ *هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی*، تألیف گیرشمن (۱۳۷۰). علاوه بر این، در دوره ساسانی اقوام گوناگونی در دوره شاهنشاهی ساسانی زندگی می‌کردند و از همین رو شایسته بود که به موضوع جنسیت زن در این اقوام نیز تاحدی توجه می‌شد؛ از جمله اقوام سغدی که در سراسر دوران موردنظر این پژوهش در پهنه گسترده شمال شرقی ایران می‌زیستند و نقش و جایگاه زنان در میان این اقوام درخور بررسی و توجه است. سغدی‌ها (مردمان ماوراءالنهر) تاجرپیشه بودند و زنان سغدی در امر تجارت فعال و منابع بازمانده از سغدیان بازگوی این امر است. برای نمونه، برای جایگاه زن در فرهنگ ایرانی، به‌ویژه در میان فرهنگ سغدی، از این مقالات بهتر بود که استفاده می‌شد؛ زرشناس (۱۳۸۱، ۱۳۸۲).

مطالبی که نویسنده در مورد خانواده و ازدواج آورده است به تحقیق و تعمق بیشتری نیاز دارد. نویسنده رویکرد خود را مبتنی بر برخی از منابع استوار کرده است. به همین دلیل، گاه مطالبی که در یک مورد خاص بیان کرده ضد و نقیض است؛ مثلاً مطلبی که درباره سترزنی در صفحه ۷۳ بیان شده با مطلبی که در صفحه ۸۷ به بعد آورده است هم‌خوانی

ندارد. کتابیون مزداپور در این باره تحقیقات مفصلی دارد که البته نویسنده از آن‌ها استفاده کرده است، ولی به تحقیقات محققان دیگر، مثلاً مقاله «Law in Zoroastrianism Family» تألیف منصور شکری و مقاله‌های ماریا ماتسوخ^۵، نیز می‌توان مراجعه کرد، اما در کل در این موضوع باید بسیار با احتیاط اظهار نظر کرد، در حالی که نویسنده در اکثر موارد رأی قطعی صادر کرده و این درست نیست. این بخش نقد و بررسی کاملی را می‌طلبد که خود به پژوهشی مستقل نیاز دارد.

نویسنده کتاب فره‌وشی واژه پهلوی «niruzd» را به فارسی «نروزد» نوشته است (صادقی ۱۳۹۲: ۸۴، ۸۹) و آن را «بی قوت و غذا، فقیر، ناتوان» ترجمه کرده است (فره‌وشی ۱۳۵۸: ۴۱۱). در یک بند از *مادیان هزارداستان* به منزله نوعی از ازدواج آمده و اشاره دارد به بخشیدن زن به فردی که محروم است، ولی معنای این قطعه دقیقاً روشن نیست و چنین مطلبی در جای دیگر دیده نشده است. مطالبی هم نویسنده در صفحه ۸۹ تا ۹۰ در این باره آورده است که همه از منابع دست دوم است و به هیچ یک از متون پهلوی ارجاع نداده است. برای مسئله تعدد زوج (صادقی ۱۳۹۲: ۵۸، ۸۴) هم هیچ ارجاع دست اولی ارائه نشده است. از این رو، تحلیل‌ها و نتایج به دست آمده پشتوانه محکم تبیینی و استدلال متکی بر منابع اصیل و دست اول ندارد.

۱.۵ طرح مباحث زائد

از نقدهای وارد بر کتاب پرداختن به مباحثی خارج از موضوع است. البته، این امر بیش تر ناشی از فقدان تعریف آرای اخلاقی و متونی است که براساس آن باید بررسی شوند. از جمله مواردی که می‌توان اشاره کرد بررسی وضعیت زنان در بین‌النهرین (صادقی ۱۳۹۲: ۱۸-۲۱) یا بررسی ارتباط شهرنشینی با نظام پدرسالار (همان: ۲۲) است که مؤلف به بحث‌های غیر ضروری و غیر مرتبط به بحث اصلی کتاب توجه کرده است. هم چنین، در مباحث جداگانه به تفصیل به بررسی ادبیات داستانی و حماسی و فقهی پرداخته است. در حالی که موضوع کتاب فقط بررسی جنسیت در آرای اخلاقی است و اگر مؤلف بخواهد بدان پای بند باشد، فقط کتاب‌های اخلاقی و حکمی و اندرزنامه‌ها باید بررسی شوند یا به دلیل طرح مباحث مربوط به ساخت قدرت و وضعیت زنان، باید منابع تاریخی و متون سیاسی این دوره تحلیل شوند، اما مؤلف به جای این منابع، ادبیات داستانی و فقهی را بررسی کرده است. چنانچه مراجعه به این منابع ضروری است، باید از همان ابتدای کار

بدان‌ها اشاره شود و بر همان اساس نیز روش پژوهش و نوع نگرش به آنان به تفکیک سنخ‌های متفاوت منابع لحاظ شود و اگر در تعریف مؤلف منابع فقهی نیز باید استناد شود، باید استدلال واحد کفایت قانع‌کننده آورده شود تا خواننده با ابهام روبه‌رو نشود.

۶. نتیجه‌گیری

جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری کتابی مهم درباره زنان و نگاه جنسیتی به آنان است که در جایگاه اثری پژوهشی قابل تأمل می‌تواند افق‌های جدیدی را در این زمینه پیش‌روی پژوهش‌گران این حوزه باز کند که از این منظر درخور تقدیر است. مؤلف قصد دارد تا بازه زمانی چند قرن پیش و پس از اسلام را حوزه موضوعی آرای اخلاقی درباره زنان با یک‌دیگر را مقایسه کند و تأثیرات حاصل از آن را تبیین کند. هرچند مؤلف تلاش کرده است تا آرای اخلاقی را در تمام منابع و آثار در دست‌رس بررسی کند، مشکل روشی اثر که تا پایان کتاب هم برطرف نمی‌شود، مانع از استفاده بهینه از منابع شده است. ابهام‌های شکلی و ساختاری و روشی کتاب، به‌ویژه فقدان فصل مقدماتی که در آن سؤال و واژگان و پیشینه پژوهش مورد بررسی قرار گرفته باشند، موجب شده تا مشخص نشود که بحث اصلی کتاب از کجا آغاز شده و چگونه ادامه می‌یابد. دامنه این ابهام‌های شکلی به محتوای کتاب نیز کشیده شده است. کتاب البته در عنوان با استفاده از آرای اخلاقی تلاش دارد تا انحصاری در زمینه پژوهشی خود مشخص کند، هرچند در محتوا کم‌تر بدان پای‌بند است. تأمل برانگیزترین بخش کتاب ادعاهای بسیاری است که درباره زنان در این دو دوره زمانی مهم مطرح شده که به پژوهش ژرف و تحقیقات گسترده نیاز دارد. البته، می‌تواند به‌منزله مطالعه زمینه‌ای مطرح شده به‌شمار رود و پایه مطالعات پسینی خود قرار گیرد، اما قطعاً نیاز به تعمق و تحقیق ژرف در زمینه‌های مورد ادعای این کتاب هم‌چنان برقرار خواهد ماند.

پی‌نوشت‌ها

۱. بهتر بود که مؤلف عنوان کتاب را از برآمدن ساسانیان تا قرن چهارم هجری یا قرن‌های نخست اسلامی قرار می‌داد.

۲. Shaki, M. (۱۹۹۲ a), "Class System III in the Sasanian Period", in: *Encyclopaedia Iranica*, vol. ۵, p. ۶۵۴ - ۶۵۷; Shaki, M. (۱۹۹۲ b), "Citizenship in Sasanian Period", in: *Encyclopaedia Iranica*, vol. ۵, p. ۶۳۲ - ۶۳۴.

یا در برخی تحولات و تبدلات حقوقی و فرهنگی دوران ساسانی و اسلامی امکان استفاده از مقالات شائول شاکد فراهم بود؛ بنگرید به *از ایران زردشتی تا اسلام؛ مطالعاتی درباره تاریخ دین و تماس‌های میان فرهنگی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱؛ یا برای نمونه، درخصوص جایگاه زنان در تمدن ایلام شایسته بود از آثار والتر هیتس و یوسف مجیدزاده نیز استفاده می‌شد.

۳. *The Armenian History Attributed to Sebeos* (۱۹۹۹), R. W. Thomson (trans.), Historical Commentary by J. Howard-Johnston, Assistance from T. Greenwood (Trans. Texts for Historians), ۲ vol., Liverpool

۴. به‌کاربردن واژه «سلطنت» برای دوره ساسانی باتوجه‌به وضع آن در دوره اسلامی و رواج آن در مورد نوع حکومت‌های استیلایی در دوره میانه تاریخ ایران نادرست است.

۵. پروفیسور ماریا ماتسوخ (Maria Macuch)، استاد دانشگاه برلین، طی بیش از سه دهه اخیر پژوهش‌های متعددی در زمینه متون حقوقی به زبان فارسی میانه انجام داده که برای این پژوهش یا پژوهش‌های آتی در این حوزه بسیار مفید می‌تواند باشد. برخی از آثار او، که تاکنون در ایران ترجمه نشده است، در کتاب‌نامه همین مقاله ذکر خواهد شد.

کتاب‌نامه

- ابن‌خرداذبه، عبیدالله (بی‌تا)، *المسالك و الممالک*، مكتبة الثقافة الدينية.
- ابن‌رسته، احمد (۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌فضلان، احمد (۱۳۴۵)، *سفرنامه ابن‌فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن‌فقیه جیهانی، ابوبکر (۱۳۴۹)، *ترجمه مختصر البلدان؛ بخش مربوط به ایران*، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوسعید ابوالخیر، محمد بن منور (۱۳۵۳)، *اسرار التوحید*، به‌کوشش جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- احسانی، محمدتقی (۱۳۷۸)، *هفت‌هزار سال هنر فلزکاری ایران*، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷)، *مسالك الممالک*، بریل.
- انصاری، عبدالله (۱۳۹۲)، *گنج روز نیاز؛ گزیده طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری*، به‌کوشش محمدسرور مولایی و محمد شریفی، تهران: معین.
- بلعی، محمد (۱۳۵۳)، *تکمله و ترجمه تاریخ طبری*، تصحیح محمدتقی بهار، به‌کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بهرامان، فرخ‌مرد (۱۳۹۳)، *مادیان هزاردستان*، تهران: علمی.
- پوپ، آرتور و فیلیپس اکرم (۱۳۸۷)، *سیری در هنر ایران (از دوران پیش از تاریخ تا امروز)*، زیرنظر سیروس پرهام، ترجمه علیرضا شاپور شهبازی و دیگران، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۴۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هجدهم، شماره اول، فروردین ۱۳۹۷

- تفضلی، احمد (۱۳۷۵)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تصحیح ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- جاماسب جی (۱۳۷۲)، *دستور متن‌های پهلوی*، پژوهش سعید عریان.
- خورنی، موسی (۱۳۸۰)، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه و کوشش ادیک باغداساریان، تهران: ناشر مؤلف.
- زردشت بهرام پژدو (۱۳۸۲)، *ارداویراف‌نامه*، ترجمه کیخسرو جاماسب‌آسا، ویراسته کتابیون مزداپور، تهران: توس.
- زرشناس، زهره (۱۳۸۱)، «لقاب شاهدخت‌ها و شاه‌بانوان سغد»، *نامه فرهنگستان*، س ۵، ش ۴.
- زرشناس، زهره (۱۳۸۲)، «دین زنان سغد»، *کتاب زن و فرهنگ*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (پژوهشکده مردم‌شناسی).
- زمانی، عباس (۱۳۵۵)، *تأثیر هنر ساسانی بر هنر اسلامی*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- سامی، علی (۱۳۴۷)، *تمدن ساسانی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی.
- شاکد، شائول (۱۳۸۱)، *از ایران زردشتی تا اسلام: مطالعاتی درباره تاریخ دین و تماس‌های میان‌فرهنگی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- صادقی، فاطمه (۱۳۹۲)، *جنسیت در آرای اخلاقی؛ از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری*، تهران: نگاه معاصر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۶-۱۹۷۱)، *شاهنامه*، تصحیح ی. ا. برتلس و دیگران، مسکو: دانش.
- فروهوشی، بهرام (۱۳۵۸)، *فرهنگ زبان پهلوی*، تهران: دانشگاه تهران.
- گیرشمن، رومن (۱۳۹۰)، *هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی*، ترجمه بهرام فروهوشی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳)، *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای تاریخی موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
- مقدسی، محمد (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کوشش.
- وندیاد* (۱۳۴۲)، به کوشش ژام دارمستتر، ترجمه موسی جوان، تهران: رنگین.
- یشت‌ها* (۱۳۵۶)، گزارش ابراهیم پررداورد، به کوشش بهرام فروهوشی، تهران: دانشگاه تهران.

Greenwood, T. (۲۰۰۲), "Sasanian Echoes and Apocalyptic Expectations: A Re-Evaluation of the Armenian History Attributed to Sebeos", *Le Muséon* ۱۱۵, Fasc. ۱ - ۲.

Macuch, Maria (۱۹۹۵), "Herrschaftskonsolidierung und Sassanidisches Familienrecht: zum Verhältnis von Kirche und Staat unter den Sasaniden", in: *Iran und Turfan: Beiträge Berliner Wissenschaftler*, Werner Sundermann zum ۶۰. Geburtstag gewidmet, Chr. Reck and P. Zieme (eds.), Wiesbaden.

Macuch, Maria (۱۹۹۷), "The Use of Seals in Sasanian Jurisprudence", in: *Sceaux d'Orient et Leur Emploi*, Textes Réunis par R. Gyselen, Bures-sur-Yvette.

- Macuch, Maria (۲۰۰۳-۲۰۰۶), "The Function of Temporary Marriage in the Context of Sasanian Family Law", in: *Proceedings of the Fifth Conference of the Societas Iranologica Europaea Held in Ravenna*, vol. I: *Ancient and Middle Iranian Studies*, A. Panaino and A. Piras (eds.), Milano.
- Macuch, Maria (۲۰۰۴), *Colloquium of the Board of the Societas Iranologica Europaea*, Paper: "Language and Law: Linguistic Peculiarities in Sasanian Jurisprudence", Kraków (Poland).
- Macuch, Maria (۲۰۰۷), "The Pahlavi Marriage Contract in the Light of Sasanian Family Law", in: *Iranian Languages and Texts from Iran and Turan. Ronald E. Emmerick Memorial Volume*, M. Macuch, M. Maggi, and W. Sundermann (eds.), Wiesbaden.
- Shaki, M. (۱۹۹۲ a), "Citizenship in Sasanian Period", *Encyclopaedia Iranica*, vol. ۵.
- Shaki, M. (۱۹۹۲ b), "Class System III in the Sasanian Period", *Encyclopaedia Iranica*, vol. ۵.
- The Armenian History Attributed to Sebeos* (۱۹۹۹), R. W. Thomson (trans.), Historical Commentary by J. Howard-Johnston, Assistance from T. Greenwood (trans. Texts for Historians), ۲ vol., Liverpool.